

نامہ ادبی ماہیانہ

مجلد ارمغان

نوامبر و دسامبر
۱۹۳۰ مسیحی

آذر
۱۳۰۹ شمسی

تیسرے نمبر، ۱۲۹۸ شمسی

(مدیر و نگارنده وحید دستگردی)

(شماره نهم)

(سال یازدهم)



مقبرہ جدید

استاد کمال الدین

یکی از مفاخر بزرگ عصر بہاوی

استاد کمال الدین در سنہ ۶۳۵ سال دوم سلطنت او کتائے قآن ہنگام

فتح اصفہان بدست سپاہ منول شہید شد .

در عصر سلطنت قاجاریہ عمارت و فضای مقبرہ او را میرزا ہاشم امام

جمعہ علیہ ما علیہ بشمن بخش و دراہم معدود یہودیان فروخت و آبان یک

قسمت از عمارت قدیم را معبد و مابقی را خانہ کردہ و فقط یک اطاق کوچک

و چند ذرع فضا با صورت قبر بحال خود گذاشتند .

سبب خراب نکردن قبر استاد فقط عقاید قدیمی مردم و چراغ پیرہ زنان و

عقیدہ یہودیان بکشف و کرامات صاحب قبر بودہ است بدون اینکه درست اورا بشناسند .

در زمان سلطنت شاهنشاه ایران پناه پهلوی سنه ۱۳۴۹ قمری پس از هفتصد و چهارده سال بدستگیری همت خداوندگار فضل و هنر (میرزا فرج‌الله خان دبیر اعظم بهرامی) حکمران اصفهان خرابیهای گذشته ترمیم و کسرها جبران و مقبره جدید استاد ازین عصر بیادگار ماند .

.*

عصر سلطنت صفوی بشهادت تاریخ روزگار انحطاط بلکه انعدام شعر و ادب و فلسفه بشماراست و اختلاف شیعه و سنی با تأثیرات فقه‌رانی خودسپیل آسا هزاران کتب و دیوان شعر و ادب و فلسفه و هزاران دخمه و مقبره متعلق بصنا دید حکمت و سخن را شست و خراب کرد در عوض معدودی کتب فقه و اصول ناقص و چند مقبره و امام زاده مجعول و مجهول قدیم و جدید براس ایران یادگار گذاشت .

مقبره استاد کمال‌الدین بسبب شهرت و عظمت اسناد در آن عصر خراب نشد ولی برای ترمیم و آبادی آن هم اقدامی بعمل نیامد و چنانچه مورخین اروپائی مینویسند در زمان شاه عباس قبر استاد بصورت حالیه فقط عبارت از يك گنبد گلین کوچکی بوده که بر سر چاه مقتل ساخته شده و این زمان هم بانعام خصوصیات بمقبره و کاخ جدید انتقال یافته است .

فراوشی ادبی و نسبان فضل و سخن کم‌کم در اصفهان بجائی رسید که مقبره استاد بکلی از نظرها فراوش شد و بجز اهالی جو باره یعنی کلیمیان و کسانی که مجاور آن محله بودند دیگران حتی شعرا و ادبا از محل قبر بی خبر ماندند .
چهار سال قبل سنه ۱۳۰۵ شمسی فصل تابستان نگارنده باصفهان مسافرت و پس از ورود در چند قبرستان که نشان از قبر استاد دادند تفحص کرده و اثری سر یافتیم انجام برانمائی اهالی جو باره در بدترین محل قبر استاد را یافته

و با علائم و آثار تاریخی که بر قرار مانده و شهادت و اتفاق تمام اهل محل جائے شبهه و تردید نبود و یقین حاصل گردید که قبره استاء همین است پس از پیدایش قبر مطابق شرحی که در شماره اول سال هفتم ارمغان نگاشته شده از طرف پیشکار مالیه وقت آقای (معین السلطه ریاحی) که یکی از دوستان فضل و ادب بشمار است دعوتی از بزرگان و ادبای اصفهان بعمل آمد و پس از مشاهده منظره رقت آور قبر استاد و شنیدن خطابه مهیج نگارنده دفتر اعانت باز و قریب هشتصد تومان برای اقدامات اولیه و قدم نخستین اعانت نوشته شد ولی پس از مراجعت نگارنده بطهران این مقدمات از نتیجه عقیم و قدمی درین راه برداشته نشد.

در آن زمان فقط مدرسه بنام (کمال الدین اسمعیل) در قریه دستگردچی مسقط الرأس نگارنده تأسیس گشت و حکم آن وقت آقای (نصر الملک هدایت) برای جشن افتتاح بدستگرد آمده مدرسه را مفتوح ساختند و هنوز برقرار است. در آن زمان قصیده در موضوع مقبره استاد ساخت شد با مطامع ذیل و فقط مطامع آن بطبع رسید و تمام قصیده هنوز طبع نشده است.

اصفهان کان سخن معدن فضل و هنر است

وز صفاهان بیجهان فضل و سخن نامور است

دو سال پس ازین تاریخ سنه ۱۳۰۷ فصل تابستان در موقعیکه آقای (ادیب السلطنه) وزیر داخله و رئیس انجمن ادبی ایران رهسپار اصفهان گردید باز موقع را غنیمت شمرد و برای نیل مقصود بطرف اصفهان رهسپار و یقین کامل داشت که با وجود وزیر داخله و حکمرانی آقای (مشارالدوله حکمت) و همراهی شاهزاده صارم الدوله که هر يك وعده همراهی در اینکار داده بودند مسلم مقبره استاد ساخته خواهد شد

ولی نتیجه آن مسافرت هم فقط يك قصیده شد که در راه ساخته و پس از مراجعت بطهران در مجله شماره ۴ از سال نهم صفحه ۱۹۴ بطبع رسید با این مطلع

رزی شدم بصفاهان روانه بانعجیل پی زیارت قبر کمال اسمعیل

* * *

از آنجائیکه کارها بوقت خویش مرهون وهیچ زحمتی بی نتیجه نخواهد ماند درین سال یعنی سنه ۱۳۰۹ فصل تابستان برای يك قضیه حکمیت راجع باملاك دستگرد باصفهان رفته و از ساختن مقبره بکلی مأیوس بودم تا روزی توفیق زیارت حکمران فاضل کامل جدید اصفهان آقای (دبیر اعظم بهرامی) دست داد و در اولین وهله سخن از استاد کمال الدین بعیان آمد و چون (قدر زر گر شناسد قدر گوهر گوهری) معظم الیه را بیش از خویش مشتاق انجام این خدمت ادبی یافته ودانستم که درخت مقصود اینک بار ورشده است .

بشرحیکه در دو شماره قبل یعنی هفتم وهشتم نگاشته شده پس از اینکه مقدمات کار در اصفهان کاملاً فراهم گردید با یکدنیا خرسندی و امید واری بطهران مراجعت و قصیده مفصلی در راه با این مطامع ساخته و در شماره هشتم بطبع رسانیدم

اینست اگر سرای بقامن بر آن سرم گز سر دواسبه سوے فنا راه بسپرم
پس از ورود بطهران دوچار زندان کسالت سخت و اسیر زنجیر بستر شده وهمواره دیده انتظار براه دایتم تاکی بشیری از مصر اصفهان در رسیده و دیده زمد کشیده یعقوب را ببوی پیراهن یعنی نامه بشارت آمیز در ساختن مقبره استاد روشن سازد .

در بحبوحه بیماری ناگهان پیک فرخ پی در رسید و نامه مشکین ختامه
 که انگیزته خامه ستر آفرین خداوندگار ادب و سخن یعنی آقای دبیر اعظم
 بود فراز آورد و در کالبد خسته بلکه مرده مسیحا وار جان تازه دمید
 نسکن قلبا قدا طیر قراره و ابرء جسماقدا طیل سقامه
 بی اختیار صد بار سرا پا نامه را خوانده و بوسیده و این قطعه را بطریق
 بداهت انشا کردم

(قطعه)

حبذا نامه عیسی نفس مشکین دم
 جاودان زندگی انگیز چو آب حیوان
 آسمان وار فروزان ز خلالش انجم
 همه ابواب فصاحت بفسواش مضمهر
 شمع انگیز و طرب رای چو حوران بهشت
 نور دیده چو بیعقوب قمیص یوسف
 معدن گوهر سنگین معانی چون کان
 وه چه منشور دران گوهر غلطان منشور
 وه چه منشور سرافکننده به پیشش نظوم
 خامه قدرت بر دفتر اشاعه وجود
 افتاب اسا زو نخل امانی بر بار
 بکرو آستان مضمون چو بعیسی مریم
 بر نظر معرفت افزای چو عقل آدم
 کسهکشان سارگواکب بخطوطش منضم
 همه اسرار بلاغت بسطورش مدغم
 نزهت آئین و شغب خیز چو گازارارم
 آفت غم چو بمخوور شراب در غم
 مخزن لواو لالای مضامین چون یم
 چون سحر گاه ببرک گلی سوری شبنم
 راست چون طبر تهی مغز به پیش برجم
 نزده است و نزند هر گز از ینگونه رقم
 فرودین آیین زو کشت سعادت خرم

کاست چون خواست بزبان غم و درد بر خاست

تفسم از بستر درد و دلسم از مسند غم

اینچنین نامه نیارد ننگارد الا خامه معجزه انگیز دبیر اعظم

اینک آن نامه نامی بنام پیام و مؤده براسه ادبای دور و نزدیک ایران

مخصوصاً اهالی اصفهان زیب صفحات ارمنان میگردد ،

در خانمه از طرف خود و تمام علاقه مندان بعالم شعر و ادب مراتب
بی انتهای سپاس و شکران قلبیه را به پیشگاه حضرت دبیر اعظم تقدیم میدارم
و نیز از حضرت آقای عماد السلطنه وکیل محترم اصفهان و هم
حضرت آقای شهرداد رئیس محترم نظمی و کفیل بلدییه که در ساختن مقبره
استاد مساعی جویباره بسکار برده و از هیچگونه مساعدت و همراهی کوتاهی
نکردند سپاسگذار بوده توفیق و سلامت هر یک را از خدای متعال خواهانم
وحید

(مکتوب)

حضرت وحید سومین مراسم جنابانی رسید و هنوز بایراد جواب اولی
پرداخته ام علت را میدانید ؟ بر خلاف عقیده حافظ که فقط به وصل دلبر
ها حسد میبرد ، بنده فقط با شخصی حسد میبرم که دارای طبع نظمی
بماند . خاصه که آن طبع مشغون باشد به قریحه روشن و فکر باند و ذوق
سرشار مثل قریحه وحید و آقای ملک الشعراء که انصافاً آثار و کلمات
آقایان محترم همیشه آثار دوره محمود سبکتکین را در نظر بیننده و شنونده
تجدید مینمایند

برای بنده زیاده از پنج بار پیش آمد کرده است که هر وقت با يك
طبع بلند و مقتدری مقابل شده ام فوراً تمام علائم و آثار بیچارگی را در
چهره خود مشهود و هویدا دیده ام . بکنه بیچارگی که آنصراف از آن
هیچوقت برای بنده مقدور و میسر نیست . مانند همین قصیده غزائی که
راجع به بنده و مقبره کمال الدین از اثر طبع عالی مرتبه حضرت وحید
انشاء و حقیقه مانند مروارید غلطان بر روی صفحات ارمغان ریخته شده است

براستی که تمام دعاوی شما بر حق و حق دارید که هر چه در
 قوه دارید نسبت بخود مفرور باشید ، و معاصرین شما نیز حق دارند که
 در حضرت وحید و بارگاه ارمغان زالو زده ، کلامه غرور را که تا کنون
 جزو ذمائم اخلاقی شمرده میشد بعد از این در سر لوحه امتحانات محفوظ
 بدارند ، منتها با این قید و شرط که اول باید وحید شد و بعد مفرور ،
 افسوس که دست بی هنر روزگار در ضمن سائر نقائص و نواقص این نقیصه
 را هم در مورد بنده پسندیده است که بالاخره شاعر نیستم و نمیتوانم در حضرت
 وحید مقابله و معارضه بمنال نمایم ، و از طرف دیگر هم نمیتوانم دید که
 می خورند حریفان و من نظاره کنم ، یعنی دور ایستم از اشخاصی که
 بقول ویکتور هوگو واسطه ابلاغ سلام فرشته ها به ستاره ها هستند . و کنار
 بنشینم از اشخاصی که بعقیده خودم : از سنگره های عشق پرواز گرفته و بر کنگره
 های کمال مأوی میگزینند . از اشخاصی که از ابدیت برخاسته به ابدیت بر
 میگردند ، و از سرچشمه ملکوت کسب فکر و فیض کرده و بالاخره بقول
 لامارین : با زبان خدا حرف میزنند

بدیهی است که این کنگره گیری و دور ایستادن مقدور بنده نبوده ، و
 از جانب دیگر چنانکه عرض کردم جواب وحید را با زبان وحید دادن باز
 از بنده ساخته نبود ، درصدد بر آمدم که در مقابل این قصیده کسم نظیر
 که اتفاقاً یکی از مفاخر عصر معاصرش باید نامید ، صله تهیه دیده تقدیم کلام
 و بیان وحید نمایم

حقیقت را گواه میطلبم که در تهیه صله هر چه را در نظر گرفتم
 (که در عهده امکان من بود) نه تنها لایق مقام قصیده مزبور نشد بلکه
 همه جا و با تمام معنی دلالت از يك مفهومى كرد كه جز يك تفسیر و

ترجمه معنای دیگری نمیتوان برایش قائل شد : کوتاهی فکر تنها موضوعی که قدرت قدر شناسی این قصیده جانانه را داشته باشد و بتواند حق انتظار وحید را ادا نماید همانا مژده دادن بحضرت وحید است که سه روز است پی کاخ رفیع کمال الدین اسمعیل یا مقبره خلاق المعانی را ریخته و الان که این شرح را مینویسم عماجیات از ریختن و ساختن پی فراغت حاصل کرده و میروند که شروع نمایند بر انجام سایر دستوراتی که بر آنها داده شده است

نمیدانم این مژده و ارمغان میتواند قائم مقام صله قصیده غرای جنابعالی واقع شود یا خیر ؟

هرچه هست (این بضاعت بود در انبان من) که از تقدیم آن امساک نکرده و در اكمال آن نیز خود دارم نخواهم نمود . نا جائیکه رضایت خاطر وحید سخن سنج و وحید عزیز خود را فراهم دارم و سنگرانی او را از هر جهت مرتفع سازم .

ایکاش کمال الدین زنده بود و در
در مقابل این قصیده اقرار و اعتراف میکرد ، خیلی متأسفم آقای وحید که در بنای مقبره و تعیین محل آن نتوانستم با جنابعالی شرکت فکری نمایم . و راضی نشدم که پس از چندین صد سال باز کمال الدین و استاد عالیقدر را در کشفترین محله های اصفهان (جوباره) مستور و پنهان بینم .

علی رغم نظر شما که مصر در تعمیر همین محل بی قیافه بودید بنده بهترین و مصفا ترین و با روح ترین محل اصفهان را تخصیص باین امر داده و پس از دو ماه دیگر شاید خودتان هم همیشهقدر که رواق و منظر را به بینید

مصدق فکر و عمل من باشید

دهنه پل زاینده رود (سی و سه پل) که زیبا ترین نقطه شهرش بساید گفت حد فاصل دو خیابان جدید الاحداث واقع میشود که از قسمت یحیی موسوم شد بخیا بان پهلوی و از قسمت یسار که منتهی میشود به پل خواجو سه روز قبل مسمی گشت بخیا بان کمال الدین در اینصورت مقبره استاد واقع میشود در منتهای چهار باغ و ابتدای خیابان خود کمال اسمعیل که با زحمتی این محل را تهیه دیده و تصور میکنم در تمام اصفهان نقطه از اینجا مرغوب تر و دلپذیر تر و با صفا تر وجود نداشته باشد

مرکز حقیقی شهر است و گردشگاه قطعی ارباب ذوق . همان سمتی را که شانزلیزه در پاریس ولاله زار در تهران دارد همان سمت را دارد محل مقبره استاد در اصفهان

منتها برای اینکه خاطر وحید از هر حقه فارغ باشد . دستور دادم تمام علائم و آثار می که در جو باره موجود و ارتباط با استاد دارد تمام را حمل بمقبره جدید نمایند که مطلقاً کم و کاستی در حقایق تاریخی آن پیش نیاید ، جو باره اگر قبلیت استاد را دانت . هفتصد سال این گوهر تابناک را در زیر خاشاک با آن وضعی که دیده اید مدفون نمی کرد . جو باره اگر استعداد ذاتی داشت در همان ایام حیات نیز دچار لعن و نفرین خود کمال الدین واقع نمیگشت

آیا شما ضرر می بینید که بجای آن خس و خاشاک غیر قابل تخریب جمال زاینده رود و تمام روضه های اطراف آن را تقویم مظهر اسناد نمائیم ؟ محل جدید در مرکز چهار خیابان اصلی شهر واقع شده و چون زمین آن اگر بعد ها پیدا شود با قیمت گزاف خریداری میشود . متأسفانه

توانستم اراضی بسیطی را برای باغچه مقبره تخصیص نمایم و قناعت کردم
فقط به سبب ذرع که دیوار آن محاط باشد از گنجره های آجر و طارمیهای
آهن و وسط آن نیز انباشته از گل و ریحان

راجع به بنای رواق و مقبره نیز آنطورے که پیش بینی کرده ام
امیدوارم منظور نظر جنابعالی و صاحبان ذوق سلیم واقع گردد

(فرج الله بهرامی)

۱۸-آبان

(تسلیم و تظلم)

ایا براہ سخن روز و شب گزاینده بفرقد از او سخن فرق جاه ساینده
نسبم طبع روان پرورت بگلشن شعر ز غنچه های فصاحت گره گشاینده
عروس فکر ترا رو نما بهشتی حور بهشت روضه طبعم ترا نماینده
بس آهین سخن تافته ز کوره طبع بدست ذوق چو آهن ربا رباینده
برغم نادان دانش پژوه نکته شناس ستایم نغمه شعر ترا ستاینده
لو گر نبوده در صدره سرای سخن سرای بود تھی از سخن سراینده
مرنج سختی جانکاهت ار به پیش آمد ز نا بکاری جانکاه و تن فزاینده
بگاہواره سختی بزرك گزرد مرد بلا ست مرد ز نا مرد آزماینده
بود چو سوهان سختی کشیده آهن خای کسی ندید که سختی است مردخاینده
کشید سختی سندان و پتک از آن شمشیر ز سروران جهان گشت سرگزاینده
ز درد مردم بیدرد را غمست و هراس بر اهل درد چه غم درد جان گزاینده